

به نام خداوند جان و خرد

و دیگر هیچ ...

فرامرز فریدونی



انتشارات دهلاویه

سرشناسه	فریدونی، ریزی، فرامرز، ۱۳۵۷:
عنوان و نام پدید آورنده	بودیگر هیچ.../بلواژه هایی از فرامرز فریدونی
مشخصات نشر	لنجان: دهلاویه، ۱۳۸۷:
مشخصات ظاهری	ص: ۸۱/۵: ۱۲/۵* ۲۷/۵ س م.
شابک	۲-ریال: ۱۲-۱۱-۵۵۸۷-۱۲-۱۱-۱۶۱۲-۱۶۱۲
وضعیت فهرست نویسی	فنی: ۱۲
موضوع	شعر فارسی-قرن ۱۲
رده بندی کنگره	۱۳۸۷: ۱۷۸.۹۲/۸۱۶۷/۱ PIR
رده بندی دیویی	۸۱.۹۷/۶۱۲:
شماره ی کتابشناسی ملی	۱۱۳۳۸۳۳:

نویسنده: فرامرز فریدونی
عنوان: بودیگر هیچ...
شابک: ۱۲-۱۱-۵۵۸۷-۱۲-۱۱-۱۶۱۲-۱۶۱۲ ۲۰۰۰۰ ریال
ناظر چاپ: سپیده رئیسی، لنجان
تیراژ: ۱۰۰۰
صفحه آرا: عاطفه سلیمیان
طراح جلد: حمید صابیونی
چاپ اول: تابستان: ۱۳۹۰
چاپ نوید

حق چاپ محفوظ است

آدرس انتشارات: زرین شهر خیابان امام شمالی-مجتمع اداری تجاری امام
تلفن: ۰۳۳۴۲۲۲۴۴۳۴: رضا واحد ۴

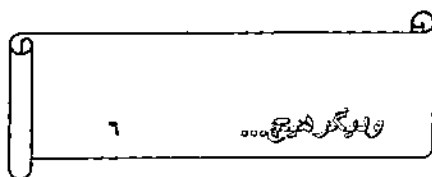


انتشارات دهلاویه

می خوانید:

- سخن نویسنده ۶
- خلیث آبی ۱۱
- فصل کوکبی ۱۲
- نلتنگی پالیز ۱۷
- صدای رهش تو ۲۱
- صنف ۲۲
- مرز سکوت ۲۳
- کوبش ۲۴
- هراس ۲۵
- شب زده ۲۶
- روز هشتم ۲۷
- باران ۲۹
- معجزه ۳۱
- آرزوی پرنده ی آوازده خوان پیر ۳۲
- امضاء ۳۶
- سرنوشت ۳۷
- انتظار ۴۱
- بادام ۴۱
- در غربتم هنوز ۴۳
- راه ۴۵
- صیاد ۴۷

۲۸.....	زمن
۵۰	پاره پاره
۵۳.....	هزار پاره
۵۷.....	نفس
۶۰.....	مرگ نامه
۶۴.....	ترانه ی دلننگی
۶۷.....	فصله
۶۸.....	مرثیه ی جوانی
۷۰.....	شکستی
۷۲.....	فصله
۷۴.....	نقاشی
۷۵.....	ماوا
۷۶.....	هشت فصل
۸۰	خرافات
۸۱.....	نگریسی
۸۳.....	هوس
۸۴.....	لبخند مونالیزا
۸۵.....	آنچه گذشت
۸۷.....	منظومه
۸۸.....	آخرین سخن
۸۹.....	طرح و کوتاه نوشته های دیگری از این قلم



سخن نویسنده

فلم چه مخرم نیست ، وقتی مخرم نیست
کریه چه مرهم نیست ، وقتی مرهم نیست
خنده چه چاره نیست ، وقتی چاره ای نیست
اشک به همدیست ، وقتی همدی نیست

به نام او که از آغاز ، آغاز هر سخن بود ، حتی وقتی سخن آغاز نگشته
بود. و مقصود هم او بود که گفته اند: «و در آغاز کلمه بود...» و این کلمه ، سخن
شد.

پس سخن خود اوست و بی تردید شایسته ارج نهادن!

سلام! اولین کلام برای ابراز احساسی ناتمام!

درست خاطر من نیست آغاز نوشتنم از کجا بود. تنها بادم هست اشتیاقم به
خواندن سهراب.

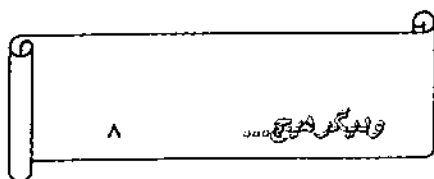
ورد زبانم بود: «بشت کاجستان برف برف یک دسته کلاغ...». صدای پای آب را می شناسم! و در نظرم بود بزرگ که بشدم قایق سهراب را بسازم!!! در نهایت آرزویم بود روزی در صحنه پرافتخار ادبیات میهم نقش کوچکی ایفا کنم. و شاید انتشار این مجموعه بزرگترین مجال برای نیل بدین هدفم باشد. پیش از این دستنوشته‌ها بر فراز آوا بودند و تنها در چند نشریه دانشگاهی و مهمتر از همه در ماهنامه «ورن» «حافظ» به چاپ رسیده بودند.

و اینک که این مجال دست داد این مجموعه را به پیشکش بلند نظرانی میکنم که جایی فراتر از دنیای دوتن ها زندگی میکنند.

امید است این قلم در رسالت خویش که همانا ایجاد تحولی نو در چند ناچیز در نگرش مخاطبان مشتاق و آگاه است به توفیق دست یابد.

تاسیس آراوان

فرمانروایی



نیایش

در نگاه دیگران سبز می شوم

وقتی انگشت اشاره ات سوی من است

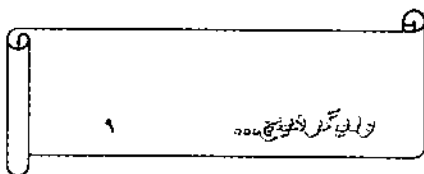
آفتاب غروبم اوج می گیرد

و عکس تنهایی ام بر تن دریاچه ای می افتد

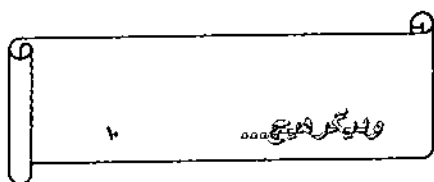
تا تو بدانی خلوصم را .

تا ذکر تو باشد من از دریاچه و آسمان آبی تر

وقتی مرگ رسیدن به تو باشد



من حس می کنم از زندگی جاودانه نرم !
وقتی با دستهایت بر سرم سایه می کنی
چه ترنمی دارد باران انگشتانت
تا به تو معتقدم ، یقین دارم
بدی هر چقدر بزرگ و سرسخت باشد
از نیکی حقیرتر و سست تر است .
من درون تمام اینه ها در جستجوی طرحی از پیکر اندام توام .
من در نگاه ستاره ها به انتظار گوشه ای از نگاه توام .
نگاهم کن با چشمان پر کرامت
مرا بخوان با آغوش بی منت و پر محبت
دستم را بگیر که تو داناترین راهدانی و بهترین حامی !!
من نیازمندترین آفریده ی تو



محتاج بی نیازی توام .

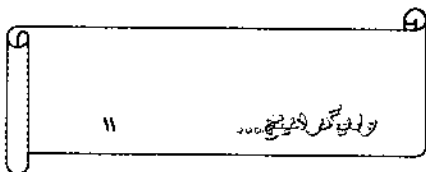
سعادت یعنی

تا تو پر گشودن

غیر از تو ندیدن

از تو سرودن...!

www.ketab.ir



شاید تنهایی چه دردیست مرداب بودن!

اما ای کاش می فهمیدی چه حس غشنگیست از آب بودن!!!

مثل آب باش

حقیقت آبی

زالال و بی رنگ

با جوشان از دل یک سنگ

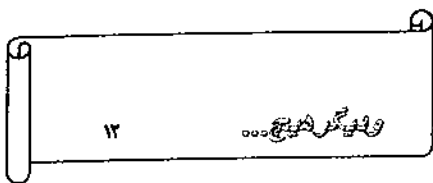
مثل چشمه باش.

برای هر ماهی

یک رودخانه

برای مرغابی

در دل بیمنه



مثل برکه باش.

از آب باش

و اگر آفتاب پرسید

نو کهستی؟

نه خود را چنان حقیر بندار

همچون قطره

و نه انچنان بزرگ

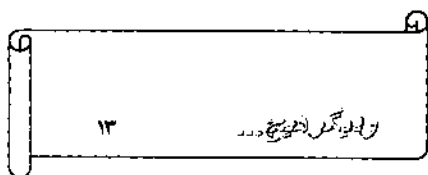
مثل دریا.

فقط از آب باش

و اگر ابری تو را قطره خواند ، بگو:

آری ! من قطره ای بارانم

که به باقوت می مانم



در ذهن کویر.

و اگر تو را دریا خواند ، بگو :

دریایی ام بر گستره این زمین بیر.

فقط یادت نرود

که تو از آبی

بس آبی باش

فارغ زهر آبی!

فصل کودکی

آه که کودکی رویایی داشت

رویایی بود

آه که کودکی دنیایی داشت

دنیایی بود

براستی کودکی افسانه ای بود